



دانشجویان جمع حضرت روز جمعه ۱۳۲۸

صنیع حضرت که سال پیش در میدان توپخانه لوتی های سنگلج را برای حمله به مجلس سازماندهی می کرد در همان میدان از یک درخت حلق آویز شد.



مجدالدوله

مجدالدوله شیخ فضل الله، آخوند ملامحمد آملی، سردار افخم، آجودان پاشی
توپخانه، حاجی ملاعلی اکبر بروجردی در عمارت توپخانه حبس هستند.

مفاخرالملک را هم مجاهدین می‌گذارند توی درشکه، که تو را می‌خواهیم ببریم به قزوین. دم باغشاه او را پیاده می‌کنند (و) تیربارانش می‌کنند. کشته‌اش را هم در همان جا انداخته (می‌روند).

دیگر از اخبار تازه اینست که شیخ فضل‌الله، آخوند ملامحمد آملی، حاجی میرزا علی اکبر بروجردی، مجدالدوله (و) آجودانباشی توپخانه، سردار افخم را گرفته، در میدان توپخانه حبس کرده‌اند تا مقدرشان چه باشد (و) برای چه گرفته باشندشان. باری با ظل‌السلطنه سوار شده آمدم کامرانیه، شاه هم سوار شده رفته بود به سلطنت آباد. شعاع‌السلطنه (هم) آمده (و) شرفیاب حضورشان شده بود. باری بعد رفتم اندرون. بعد آمدم بیرون. شاه هم تشریف آوردند، ظل‌السلطنه (و) محمد حسن میرزای ولیعهد هم در حضورشان بودند، بعد سوار کالسکه شده تشریف فرمای شهر شدند که به سلامتی امشب که شب تولد حضرت است، برای آتش بازی و فردا سلام (در شهر باشند) بعد مجدداً مراجعت می‌فرمایند. گویا سه شب توقف بفرمایند. باری ظل‌السلطنه هم تشریف بردند به شهر، حضرت اقدس هم به سلامتی تشریف فرمای زرگنده شدند به سفارت روس. از گرفتاری مجدالدوله بسیار اوقاتم تلخ شده است، انشاءالله در ظل حق محفوظ خواهد بود. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به زرگنده حضور حضرت اقدس، کسی نبود. شب را در حضور مبارکشان بودم (و) سر مبارکشان را مشغول (کردم).

شنبه ۱۳ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

لباس عوض کرده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، سپهدار، وزیر داخله، عین‌الدوله، نیرالدوله، علاءالدوله، علاءالملک (و) هر کس را که بخواهید بود. چه در پیش نایب‌السلطنه و چه در توی باغ متفرق می‌گشتند (و) جوخه جوخه نشسته صحبت می‌کردند و راه می‌رفتند. خیلی شلوغ بود.

باری در نارنجستان گارد و اجزای تشریفات ایستاده (بودند)، که سفرای بیابند (و) به حضور همایونی مشرف بشوند.

باری من هم لباس رسمی پوشیده رفتم اطاق برای تشریف فرمائی بندگان همایونی و ملاقات با سفرا. باری سفرا آمده، وزیر مختار آلمان جلو افتاده، بعدش وزیر مختار فرانسه، بعد بلجیک، بعد انگلیس، بعد ایتالیا، بعد شارژدفر عثمانی و روس. وزیر مختار آلمان از جانب تمام سفرا نطق کرده به زبان فرانسه، بعد از جانب شاه، نایب السلطنه جوابی داد و نایب السلطنه، با سفرا یکی یکی دست داده از جانب شاه احوالپرسی می کردند، تا تمام را احوالپرسی کرده، سفرا مرخص شده؛ باز رفتند بالای سرسرای موزه از نایب السلطنه هم دیدن کرده، بعد آمده در سلام ایستاده، سلام منعقد شده، مجاهدین زیادی از هر قبیل ایستاده بودند. بختیاری ها ضرغام و سایرین هم ایستاده بودند. عکاس زیادی مشغول عکاسی بودند. باری نطق خوبی فرموده، خطبه خوانده (و) شمس الشعراء شعر خوانده، بعد سلام بر هم خورد «دفیله» کردند. «پلکونیک» هم در موقع «دفیله» نداد. همین طور ایستاده بود.

باری بعد آمدیم در گالری، با سردار مؤید لباس خودمان را عوض کردیم، نهار وزیر دربار را آورده خوردیم، عین السلطان هم که ناظر شده است، بودند.

از اخبارات تازه، این است که صنیع حضرت را وقتی که می خواستند به دار بزنند، چوب دار شکسته، دو مرتبه هم طناب پاره شد.

باری مجدالدوله، شیخ فضل الله، آخوند ملامحمد آملی، سردار افخم، آجودانباشی توپخانه، حاجی ملاغلی اکبر بروجردی در عمارت توپخانه حبس هستند، تا چه مقدرشان باشد.

باری با حاجی امین الخاقان (و) آجودان حضور سوار شده رفتم برای در خانه. در میدان توپخانه ازدحام زیادی بود از هر قبیل، دار را هم حاضر کرده بودند. دیگر



وقتی پیش نایب السلطنه نشسته بودم، مستشار السلطان آمده توی گوش نایب السلطنه حرفی زد، یک مرتبه رنگ نایب السلطنه پریده حالش بهم خورد، معلوم شد که آقای شیخ فضل الله را بعد از این که من از میدان توپخانه گذشتم به دار زده اند.

مفاخرالملک را هم مجاهدین می‌گذارند توی درشکه، که تو را می‌خواهیم ببریم نایستاده رفتیم به درِ خانه. نایب‌السلطنه دمِ حوض مشغول نماز بودند. اقبال‌الدوله، موق‌الدوله، حاجی امین‌السلطنه، آصف‌السلطنه، اجلال‌السلطنه (و) جمعی بودند. قدری نشسته صحبت کردیم، سپهدار، فرمانفرما، علاء‌الدوله، وزیر داخله، صنیع‌الدوله، مستوفی‌الممالک، زیر عمارت ایض دم تلگرافخانه بودند، گویا با شیراز حرف می‌زدند در باب علاء‌الدوله. گویا اهل شیراز او را نمی‌خواهند.

در وقتی که پیش نایب‌السلطنه نشسته بودم، مستشارالسلطان آمده توی گوش نایب‌السلطنه حرفی زد؛ یکم تبه رنگ نایب‌السلطنه پریده، حالش بهم خورد. فهمیدم که مطلب تازه‌ای است (که) منقلب شده، بعد از مدتی معلوم شد که آقای حاج شیخ فضل‌الله را بعد از (این‌که) من که از میدان توپخانه گذشتم به دار زده‌اند، این هم عاقبت کار او! باری گفتند که اول برده بودندش در عمارت خورشید، مختصری استنطاق کرده، دوباره برده بودند میدان توپخانه. گفتند آب خواسته بوده است و گفته بوده است که آب به من بدهید به شرط این که از دست مشروطه طلب نباشد. گفته بوده‌اند که همه مشروطه طلب هستند. وقتی برده بودندش پای دار گفته بوده است، چندین بار: «مشروطه حرام است، حرام است» (و) طناب را بوسیده خودش انداخته بوده است به گردنش آن وقت کشیده بودندش. پیرم و سایرین مجاهدین هم در بالاخانه‌های توپخانه نشسته صحبت می‌کردند. دست می‌زده‌اند، موزیک هم می‌زده‌اند، مردم زنده‌باد مشروطه زنده‌باد سپهدار، زنده‌باد پیرم می‌گفتند و اظهار خوشحالی می‌کرده‌اند.

باری قدری در دیوانخانه راه رفته، صحبت کرده، تعجب از دنیا می‌کردم. پسر شیخ هم در دیوانخانه راه می‌رفت (و) اظهار خوشحالی می‌کرد، آن پسرش که مشروطه‌خواه است (و) در رشت هم پیش سپهدار بوده‌است؛ در آن موقع هم که می‌خواستند (شیخ را) به دارش بزنند او هم بوده است، بودند باری یک ساعت و نیم از

شب رفته سوار شده آمدم منزل، نعش شیخ را هم از سردار برداشته بودند.

یکشنبه ۱۴ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

اخباری ندارم که بنویسم. عصری سوار شده رفتم منزل سردار بهادر پسر حاجی علیقلی خان، نبود. بعد رفتم بازدید اعلم السلطنه. آنجا خبر آوردند که آجودانباشی توپخانه را هم به دارش زده‌اند. گفتند چند نفری را هم امروز مجدداً گرفته‌اند. چون اشخاص معلوم نیستند، تحقیقاً نمی‌دانم کی‌ها هستند. آجودانباشی را هم که به دار زده بودند مردم اظهار خوشوقتی می‌کرده‌اند. (و) دست می‌زده‌اند.

دوشنبه ۱۵ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. جمعیت زیادی بود از هر قبیله. نایب السلطنه با جمعی از علماء در زیر موزه نشسته بودند، از معروفین علماء، صدرالعلماء و آقای بهبهانی بود، سعیدالعلمای مدیر هم بود و دیگر کسی نبود.

از اخبارات تازه، این است که: دیروز در شمیران، بالای ونک (و) آن طرف‌ها گویا دعوائی شده بوده است، فراق رفته بوده است که اسلحه سوار دوجی (و) سرباز مامقانی با عده‌یی از سیلاخوری‌ها را بگیرد، آن‌ها نداده‌اند، دعوا کرده، چند نفری در میانه کشته شده است. جنگ سختی کرده بوده‌اند. امروز و دیروز سوار بختیاری زیادی به کمک آنها رفته (و) گویا فراریشان داده‌اند، به طرف دولاب رفته‌اند که بروند به حضرت عبدالعظیم بست بنشینند گویا خسارت زیادی هم به دولابی‌ها وارد آورده‌اند. دیگر از اخبار اینست که دیشب حاجی امیر نظام با پسرش حاجی ناصر السلطنه (و) صحت الدوله را گرفته‌اند. مجدالدوله را هم که در میدان توپخانه بود، امروز آوردند در دیوانخانه، حیاط آبدارخانه قدیم، آنجا حبس است. انشاءالله که از کشتنش گذشته‌اند.

صد هزار تومان از او پول می‌خواهند. امیرنظام و ناصرالسلطنه را هم آوردند آنجا حبس کردند با پسر امیرنظام.

باری امیر اعظم هم امروز وارد شدند، روبوسی کردیم. باری از ناصرالسلطنه (و امیرنظام (و) سایرین هم پول زیادی می‌خواهند. خلاصه تا نزدیک ظهر در دیوانخانه راه می‌رفتم. بعد از رفتن علماء، رفتم به حضور همایونی شرفیابی حاصل کردم، اظهار مرحمت فرمودند. نایب‌السلطنه (و) موق‌الملک در حضور همایونی بودند.

اعتماد حضرت امروز آبدارباشی شده، ناظم خلوت شاه شهید هم ناظم خلوت شده.

باری صرف نهار کرده، استراحت کرده، قدری روزنامه نوشتم، عصری رفتم به خانه عین‌الدوله، بعد آمدم خانه نظام‌الملک. دیدن ضرغام‌السلطنه بختیاری، از او دیدن کرده، بهرام میرزا، سردار مسعود (و) اکبر میرزا (و) جمعی آنجا بودند.

از اخباراتی که شنیدم، این است که: سردار افخم را که در میدان توپخانه حبس بوده، امروز آزادش کردند، گویا تقصیری نداشته است، دار را هم که در میدان توپخانه بود برداشته‌اند.

روزنامه حبل‌المتین در نمره شش بعضی چیزها نوشته بود که برمی‌خورد، (آن را) توقیف کرده، پنج سال حبس قرار داده، سیصد تومان هم جرمش کرده‌اند. روزنامه صدای وطن را هم (که) مجدالاسلام مدیرش است، گویا توقیف کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۶ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، مؤیدالدوله، اقبال‌الدوله، علاءالدوله، علاءالملک (و) جمعی در زیر موزه نشسته بودند.

سپهدار، وزیر داخله، فرمانفرما (و) سردار منصور با جمعی در اطاق‌های دربار

کمپسیون داشتند. سایر مردم هم در توی باغ مثل سایر روزها دسته دسته راه می رفتند. بندگان همایونی هم اندرون تشریف داشتند، باری من قدری پیش نایب السلطنه نشسته، قدری توی باغ راه رفته، رفتم پیش اعتماد حضرت دم آبدارخانه، بعد آمدم سر نهار نایب السلطنه که توی حوضخانه حیاط کریم خانی می اندازند، صرف نهار کردیم. سپهدار هم آمد، بعد آمدم دفتر پیش مستوفی الممالک. مدتی هم آنجا بودم. حساب مؤیدالدوله را می رسیدند. چهار ساعت و نیم به غروب مانده آمدم منزل، بعد با معز همایون که غلامحسین خان اخوی باشد، سوار شده رفتم منزل امیر اعظم دیدن، نبود. بعد رفتم پارک ظل السلطان پیش اکبر میرزا. لقب اکبر میرزا صارم الدوله (است).

بعد سوار شده رفتم به خانه فرمانفرما، نبود، مراجعت به منزل کردم. آقا میرزا حسن که پسر شیخ الاسلام قزوینی مجاهد است، در منزل بود. کلاه قفقازی در سرش، کت فرنگی پوشیده، طپانچه ده تیر بسته.

از اخباراتی که او می گفت (و خوشوقت به (آن) بود این است که بعد از به دار زدن شیخ فضل الله مرحوم، (نعش او را) روی یک تخته انداخته برده بوده اند اداره نظمی، خیلی بی احترامی کرده بودند، مثلاً تف زیادی برویش انداخته (بوده اند و)، دهانش بازمانده بوده، دست و پایش کج شده بوده است. باری بگذریم. راه شمیرانات بسیار مغشوش است آدم را لخت می کنند.

چهارشنبه ۱۷ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

امروز جمعی مهمان ما هستند. ضرغام السلطنه بختیاری، پسرهایش (و) خوانین بختیاری که با او هستند (و) برادرزاده هایش، صارم الدوله، سردار مسعود (و) امیر اعظم، سالار محتشم و یکی دو سید که با ضرغام السلطنه آمده بودند. باری آمدند ده دوازده نفر از خوانین بختیاری بودند صحبت از شکار و جنگ و این مقولات بود (و)

امیراعظم از فرنگستان و مسافرتش صحبت می کرد.

از اخبار تازه، این است که مدتی است صحبت حکومت علاءالدوله است به فارس، ولی اهل فارس جداً علاءالدوله را نمی خواهند، مخصوصاً رئیس ایل قشقایی. (را) حاجی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله هم او (را) جداً می خواهد حاکم فارس بکند. گاهی می گویند علاءالدوله (و) گاهی کس دیگر را می گویند، تا خداوند چه مقدر کرده باشد.

میانۀ ضرغام السلطنه با سردار اسعد وزیر داخله خوب نیست، دور نیست که خیلی زود، سخت میانۀشان بر هم بخورد. برای این که می گویند: زحمت ها را ما کشیدیم، چرا بایست حالا سردار اسعد وزیر داخله و همه کاره باشد.

میانۀ مجاهدین قفقاز و مجاهدین شهری و مجاهدین تنکابنی هم با صاحب منصب هایشان بر هم خورده، می گویند که ما جنگ کرده جلو گلوله رفته، هر چه به دست آورده و فایده برده ایم از دستان گرفته اند.

دیروز هم سپهدار از کمیته قهر کرده بوده است. گویا آنها می خواسته اند آدم بکشند، سپهدار مانع شده، سر دو سه فقره دیگر قهر کرده بوده است و رنجش سختی پیدا کرده بوده است. گفتند: مجلس عالی (را) هم که ترتیب داده بودند، برهم زده اند؛ دیگر راست و دروغش معلوم نیست.

پنجشنبه ۱۸ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، نایب السلطنه هنوز نیامده بود، سپهدار هم کسل است (و) تا عصری نخواهد آمد. قدری نشسته با موق الدوله صحبت کرده تا نایب السلطنه آمد و سایر وزراء آمدند رفتند زیر موزه نشستند.

از اخبارات تازه این است که پریروز باز موق الدوله با نواب رفته اند به زرگنده پیش

محمد علی شاه برای گرفتن اسباب‌ها و جواهراتی که باقی مانده بود. گویا نواب خیلی هتاک‌ی کرده بوده است، بسیار آدم بی‌شرفی است. باری گفته بوده است، اگر شما نروید شما را مجبوراً خواهیم فرستاد (و) اگر جواهرات را ندهید عناً از شما پس خواهیم گرفت.

باری مجدالدوله قرار شده است سی هزار تومان پول بدهد، با ده علی آبادش. حاجی ناصرالسلطنه هم سی هزار تومان با ده... آباد و امیر نظام هم گویا همین طورها. مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره است. رفتم پیش نایب‌السلطنه نشستم، عین‌الدوله، نیرالدوله، اقبال‌الدوله، سردار کل، سردار مسعود، صارم‌الدوله، وزیر داخله، (و) سردار منصور بودند.

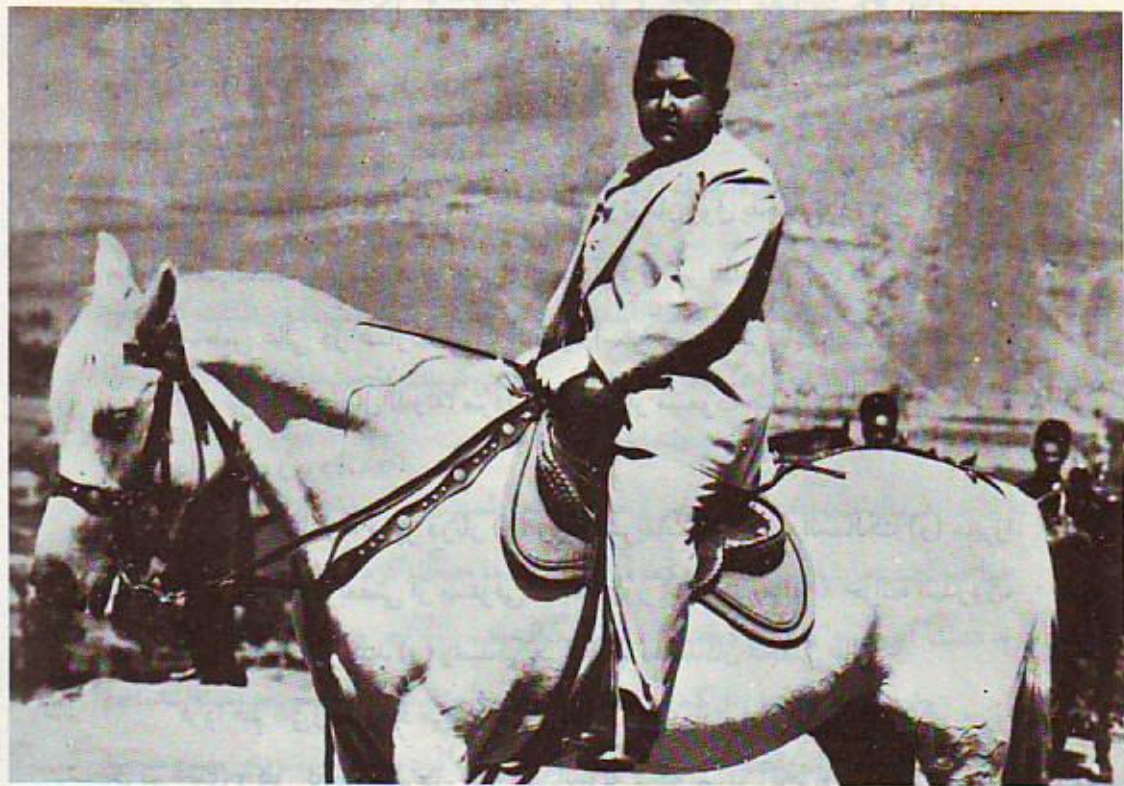
باری موق‌الدوله وزیر دربار (و) وزیر تشریفات (و) صنایع‌الممالک (و) میرزا محمد حسن زنگنه با بعضی از مستوفی‌ها چند روز است می‌روند به خزانه اندرون، جواهرات را بازدید می‌کنند (و) رسیدگی می‌کنند با نمایندگان مجلس عالی.

فردا هم تقی‌زاده وارد می‌شود؛ تشریفات زیادی از برایش داده‌اند. سر قبر میرزا کریم آقای وکیل که پارسال در خانه امین‌الدوله کشته شده، آنجا اول ورود خواهد کرد، سایر مردم هم محض تشریفات آنجا چادر زده‌اند.

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم رو به شمیران، یکسره آمدم زرگنده رفتم حضور حضرت اقدس، آقای ظل‌السلطنه (و) سعدالملک بودند؛

خداوند دو سه شب قبل یک دختری از صبیبه حضرت اقدس، نگارالملوک به سعدالملک مرحمت فرموده است؛ انشاءالله مبارک است.

از اخباری که امروز خاطر م رفته بود بنویسم، این است امیر مخمف از اسلحه دولتی چیزی نداده، آدم‌هایش در بین راه هر کس را دیده لخت کرده، دم دروازه خراسان هم پست خراسان را زده‌اند. خودش هم در حضرت عبدالعظیم است، امشب یا فردا شب خواهد رفت.



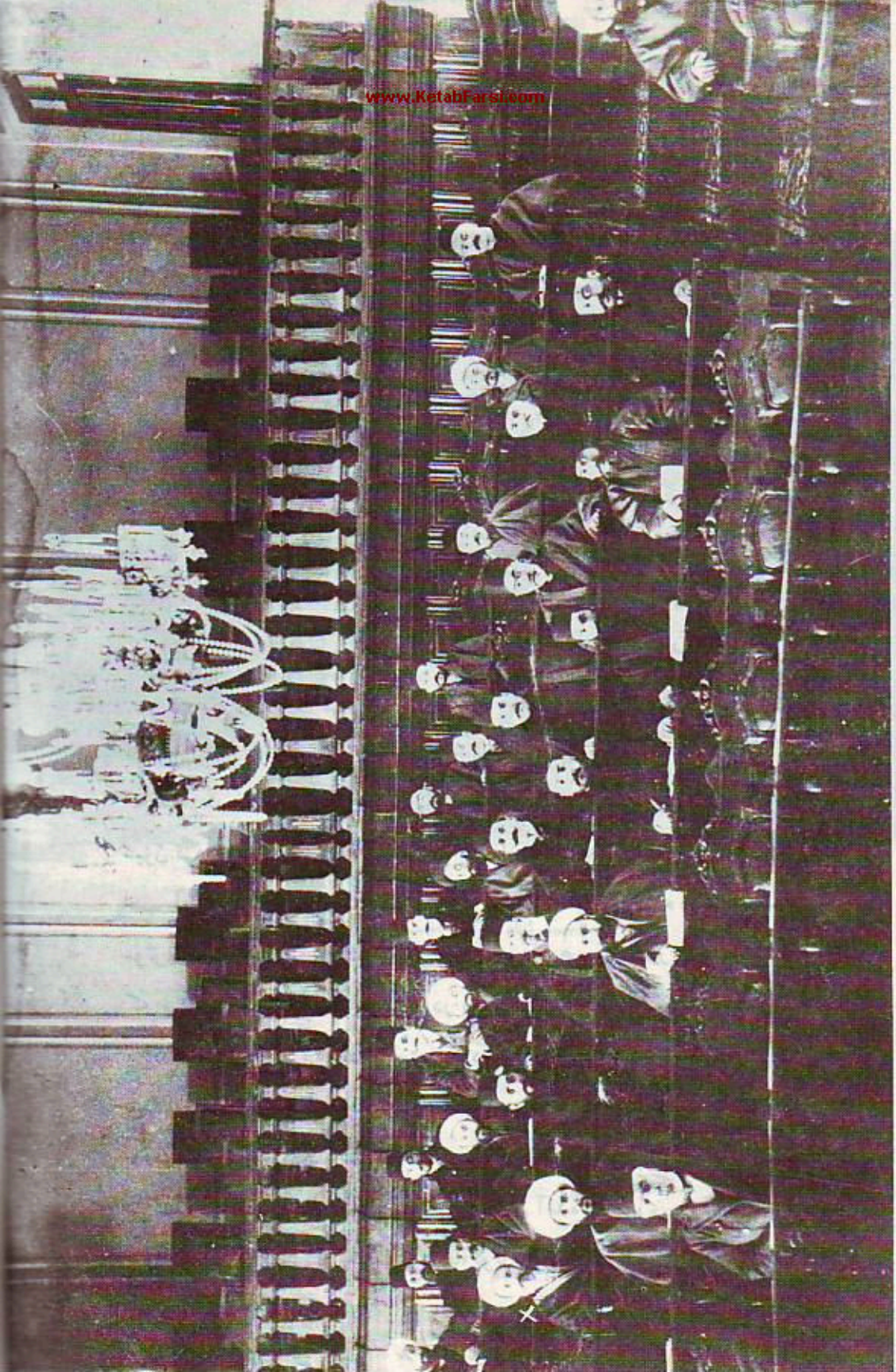
احمد شاه سوار بر اسب

جمعه ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

با ظل السلطنه سوار شده رفته به کامرانیه. در بین راه ملکه جهان (و) خانم سروردوله می‌رفتند پیش محمد علی شاه که عصری مراجعت بکنند. ملکه ایران هم عصری خواهد رفت.

باری رفته به کامرانیه، بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف‌فرمای سلطنت آباد شده بودند. تا امروز شب‌ها را تشریف‌فرمای کامرانیه می‌شدند ولی از امروز به کلی تشریف بردند به سلطنت آباد، چون ملت قدغن کرده است که دیگر بندگان همایونی به کامرانیه نروند، مختصر دستگاه سلطنتی هم که آنجا بود بردند.

از اخبارات تازه، این است که: شاهزاده علیقلی میرزا که او را بندگان همایونی با خودشان برده بودند به سلطنت آباد مراجعت کرده، او می‌گفت که: «بندگان همایونی امروز خیلی دلتنگی می‌کردند و بی‌طاقتی می‌کردند برای پدر و مادرشان، چون گویا پدر و مادرشان خیال رفتن از ایران را دارند و بندگان همایونی شنیده است. گویا قدغن کرده‌اند که حضرت ملکه جهان هم با سلطان احمد شاه ملاقات نکنند. به این جهت خیلی گریه و شیون کرده بوده است. بعد اسب خواسته بوده است، که قدری سواره در باغ گردش کند. اسب آورده بودند، سوار شده بود (و) در باغ گردش می‌کرده است. عضدالدوله، موثق‌الملک، لقمان‌الممالک، و سایر اجزای خودش هم پیاده دور او بوده‌اند. دم در باغ که طرف مغرب است یک مرتبه از در بیرون می‌آیند رو به صحرا و زرگنده ساخت می‌کنند. می‌گویند من از سلطنت استعفا کرده‌ام و می‌رود رو به زرگنده، حضرات پیاده بوده‌اند. پنج شش نفر از مجاهدین که همیشه مواظب شاه هستند، اسب‌هایشان حاضرتر بوده، سوار شده نزدیک قلعه در زمینهای دروس از بندگان همایونی جلوگیری می‌کنند. بعد عضدالدوله، موثق‌الملک (و) لقمان آمده هر طوری بوده چه تشر می‌زنند و چه التماس می‌کنند شاه را برمی‌گردانند؛ گویا کلاه مبارک را هم از شدت اوقات تلخی



www.KitaboSunnat.com

شیخ ابراهیم زنجانی دادستان محکمه شیخ فضل الله نوری

به زمین می‌زنند (و) قدری از آن هم می‌شکنند.

باری اگر سفارت رفته بودند خیلی اسباب گفتگو می‌شد، اگر چه بعضی ها که دور شاه هستند مثل عضدالدوله (و) فلان، خودشان اسباب این کارها می‌شوند که این ولینعمت مظلوم را هم میانه مردم بدنام کنند.

آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، شب را در حضورشان بودم.

شنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۲۷

در سفارت حضور حضرت اقدس بودم، شب را هم بودم، عصر با حضرت اقدس رفتم حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا، شرفیاب شدم، امیر بهادر هم آمده حضور حضرت اقدس شرفیاب شد اخبارات تازه اینست که: امروز تقی‌زاده گویا وارد شده، خیلی با تشریفات واردش کرده‌اند.

ابراهیم خان برادر آجودانباشی توپخانه را امروز در تجریش گرفته‌اند.

یکشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۲۷

امروز را تمام در سفارت، در حضور حضرت اقدس بودم. از اخبارات تازه این است که: میرهاشم را در شهرستانک گرفته، امروز بردند به شهر. دیگر از ورود تقی‌زاده صحبت می‌کردند که تشریفات زیادی برای او قرار داده بودند. در باغشاه سردار منصور، شیرینی و شربت (و) اسباب تشریفات زیادی فراهم کرده بوده است. (و) جمعیت زیادی به استقبال رفته بوده‌اند. بعد در باغشاه رفته بوده است «سرقبر آقا»، سرقبر حاجی میرزا ابراهیم آقا وکیل تبریز. از آنجا آمده بود در مجلس، بعد رفته خانه حکیم‌الملک منزل کرده تا بعد برای خودش ترتیب منزلی بدهد.

باری ملکه جهان امشب را آمده است سفارت، پیش محمد علی شاه،

سروردوله (هم) آمده است. دور نیست شب را بیاید به اطاقهای آقا. آقا میرزا آقا خان هم که از شهر آمده بود شب رفته در منزل ایشان ماندم.

دوشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۲۷

از منزل آقا میرزا آقا خان آدمم سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، ظل السلطنه (و) اقتدار السلطنه بودند. بعد سعدالملک با سلطان محمود میرزا آمدند. اخبار تازه، این است که: دیشب ساعت چهار از شب آقا میرهاشم را به دار زدند. باری شاهزاده ظل السلطان که روانه طهران بودند، اگر چه گفته بودند که نیاید رو به انزلی، ولی با وجود این تفصیلات آمده بوده است؛ در منجیل او را گرفته، توقیف کرده اند. به یک روایت بَرش گردانده اند پربیش و به یک روایت در همانجا توقیف است. عصری رفتم خدمت حضرت اقدس، شرفیاب شدم، اعلیحضرت محمد علی میرزا آمده رفت حمام بلغاری که مال حضرت اقدس است. مختارالدوله هم بود. اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه هم امروز عصری تشریف فرمای شهر شدند (که) چند شبی توقف فرموده، بعد مراجعت بفرمایند.

سه شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۷

آدمم (به) سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، ظل السلطنه، سلطان محمود میرزا و اقتدار السلطنه بودند. قدری در حضورشان مانده، بعد «شارژدفر» و «بارونوفسکی» آمده شرفیاب شده، قدری حرف زده، (رفتند).

سرکار سروردوله هم دیشب را اینجا تشریف داشته، بعد رفتند در عمارت‌های وزیر مختار که شاه و ملکه منزل دارند.

از خبرهای تازه این است که: دیشب آقا سلطان، خواجه حضرت اقدس را هم

گرفته‌اند، (و) برده‌اند در اداره حبس کرده‌اند. باری نزدیک ظهر حضرت اقدس تشریف بردند، خدمت اعلیحضرت محمد علی میرزا.

صرف نهار کرده، دو ساعت و نیم به غروب مانده با اقتدار السلطنه و آخوند ملا ابوتراب سوار شده رفتیم به کامرانیه. تا دو ساعت از شب رفته، کامرانیه بودم؛ بعد سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس. به واسطه کمی جا (و) آمد و رفت، حضرت اقدس به خیال تغییر مکان افتاده‌اند. امروز رفته باغ «دکتر مرل» را برای حضرت اقدس اجاره کرده‌اند. بنا بود بروند، چون شب چهارشنبه بود، سرکار سروردوله نگذاشتند بنا به فردا شد.

از اخبار تازه این است که: گویا عمل شاهزاده ظل السلطان هم با ملتی‌ها گذشته، پول داده، بناشد که بیایند.

چهارشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل السلطنه (و) سلطان محمود میرزا بودند. تا نزدیک ظهر در سفارت بودیم. بعد «شارژدفر» با «بارونوفسکی» آمده، محترماً در جلو حضرت اقدس افتاده با دو نفر قزاق روسی (و) چهار نفر سرباز سفارت آمدم تا باغی که نزدیک سفارت است (و) برای حضرت اقدس معین کرده‌اند، رسانده، «شارژدفر» با «بارونوفسکی» مراجعت کردند (و) قزاق‌ها ماندند.

صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم، صحبت می‌کردیم، تا عصری. بعد حضرت اقدس تشریف بردند پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا. من هم رفتم گردش توی صحرا. آقا میرزا آقاخان، پسر سردار امجد، امیر بهادر (و) پسر حاجی سیاح بودند. از قراری که امیر بهادر می‌گفت: چند روز قبل، سردار ارشد بعضی از جواهرات که مال اخترالدوله بوده است، داده به میرزایش که این‌ها را بردار (و) ببر بانگ گرو

بگذار. برده است شهر (و) از آنجا فرار کرده است. درشکه چپی سردار ارشد هم درشکه او را برداشته، برده است شهر (و) تسلیم مجاهدین کرده است. باری جواهرات من بیچاره است که گیر چه اشخاصی می آید.

پنجشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۷

ارباب شهریار از شهر آمده، می گفت که در شهر بگو مگو خیلی هست. مردم با هم کاملاً نفاق دارند.

می گفت: حکومت شیراز را داده اند به سهام الدوله، کردستان را داده اند به نظام السلطان. تقی زاده هم در خانه های حاجی امین الخاقان نشسته است (و) مردم از او دیدن می کنند. دیروز هم عین الدوله آنجا بوده است. گویا باز سپهدار دیروز قهر کرده است. باری قدری روزنامه نوشته، بعد رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، از آنجا در خدمتشان رفتیم سفارت که آنجا بروند حمام بلغاری.

صرف نهار کرده، بعد از نهار استراحت کرده، قدری که خوابیدم، گفتند اندرون ها آمده اند، منزل حضرت اقدس کسی نیست برای پذیرائی. رفتم، سرکار معزز الملوک (و) سرکار خاصه خانم با بعضی های دیگر آمده بودند برای شرفیابی حضور حضرت اقدس. باری قدری از آنها پذیرائی کرده، سعدالملک هم از شهر آمد. قدری از جواهرات دولتی به توسط حضرت اقدس فروخته شده است. (و) آقا سلطان خواجه را به این جهت گرفته (و) حبس کرده اند که استنطاق بکنند که چه شده است. می گویند یک کیسه مروارید که سه هزار (و) ششصد مثقال تویش مروارید داشته است (و) از مثقالی چهارصد تومان تا مثقالی پانزده تومان داشته است، گم شده است، با چند عدد زمرد. باری سعدالملک را هم برای تحقیق این کار برده بودند در کمیته. شب را هم اندرون ها در اینجا ماندند. تا ساعت سه در حضور حضرت اقدس بودم.

جمعه ۲۶ شهر رجب ۱۳۲۷

دعاهای روز جمعه را خوانده، آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، آقا سید محمد صراف آمد. (و) بعضی‌ها بودند.

اندرون‌ها رفتند سفارت، حضور ملکه جهان. بعد در حضور حضرت اقدس صحبت می‌کردیم.

از اخبارات تازه این است که: «مسیو بیرم» که چند روزی بود با مجاهدینش قهر کرده بود (و) آمده بود به اوین، دیروز رفته است به شهر.

باری حضرت اقدس تشریف آورده، صرف نهار کرده تا عصری در حضور حضرت اقدس بودم. غروب با آقا سید علینقی رفتیم توی صحرا. گردش کرده، امیربهادر و چند نفری از اقوام امیر بودند. بعد مراجعت کرده، تا سه ساعت از شب رفته در حضور حضرت اقدس بودم.

حاجی فرج آقای تاجر آمده، از قراری که می‌گفت، امروز گویا وزراء را تغییر داده‌اند. گویا به طور عنف بیرون کرده‌اند. معلوم نیست راست است یا دورغ.

شنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، تا نزدیک ظهر بودم. بعد تشریف بردند سفارت، خدمت اعلی حضرت محمد علی میرزا.

آمدیم منزل آقا میرزا آقا خان نشسته، قدری صحبت کردیم. از قراری که می‌گفتند: داود خان کلهر هم سوار زیادی جمع کرده، اسم خودش را داود شاه گذارده (و) مشغول چپاول است.

باری سایر جاها هم اغتشاش است. طهران هم گویا دیشب تا به حال قدری شلوغ است. خبر صحیح نداریم.

عصری آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، قدری در خدمتشان بودم، بعد سوار اسب شده از طرف باغات تجریش رفتم تا سعدآباد (و) دربند، سر استخر ملک، از سمت جعفرآباد آمدم به تجریش؛ (و بعد) آمدم به زرگنده. شمیرانات بسیار خلوت است. هر کس بوده است، رفته است به شهر، هیچ کس نیست، به جز فرنگی‌ها کسی را ندیدم. باری آمدم زرگنده. امیر بهادر (و) بعضی از اجزای سپهسالار بودند.

یکشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم به حضور حضرت اقدس، شرفیاب شدم، قدری دست مبارکشان درد می‌کرد. باری مرخصی گرفته سوار شده رفتم به کامرانیه. اول رفتم اندرون، خدمت خانم‌ها رسیده، بعد رفتم حمام، آمدم بیرون، صرف نهار کرده، تا عصری در کامرانیه بودم. از اخبار تازه این است که: آقا سلطان خواجه حضرت اقدس را که گرفته بودند، مرخص کرده‌اند.

دوشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۲۷

برحسب وقتی که از حضرت ملکه ایران خواسته بودم، با سرکار معززالملوک و سرکار خاصه خانم، سوار شده رفتیم به صاحبقرانیه، منزل ملکه ایران. باری تا مغرب آنجا بودم، بعد آمدم به کامرانیه؛ شب را هم در کامرانیه ماندم.

سه‌شنبه سلخ شهر رجب ۱۳۲۷

با آقای علیقلی میرزا سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس. اجزای شخصی خودشان با ظل السلطنه و سایر آقاها (و) سلطان محمود میرزا (و) افتدارالسلطنه (و) اعزازالسلطنه بودند. آقا سلطان (هم) از شهر آمده. از سفارت روس یک نفر وکیل برای